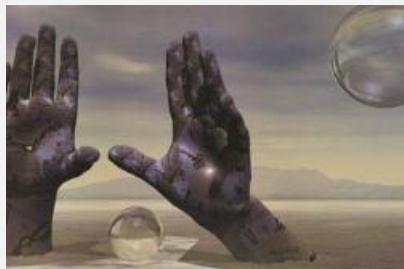


## گرایش از ظلمت به نور، و ورود در صراط مستقیم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. [1]

(حقاً و تحقیقاً از جانب خداوند، نوری و کتاب آشکاری به سوی شما آمد - خداوند به وسیله آن نور و کتاب آشکار، کسانی را که از رضا و خشنودی او پیروی کنند؛ به راههای سلامت هدایت می‌نماید؛ و با اذن خود و علم خود آنها را از تاریکیها به سوی نور می‌کشاند؛ و به سوی راه راست هدایت می‌کند.)  
نیمهٔ اوّل آیهٔ اوّل اینست:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ.

(ای اهل کتاب حقاً و تحقیقاً فرستاده و پیامبر ما به سوی شما آمد؛ در حالیکه بیان می‌کند و پرده بر می‌دارد برای شما از بسیاری از آن چیزهایی را که شما از کتابتان (تورات و انجیل) پنهان می‌کردید؛ و از بسیاری از آن چیزها نیز صرف نظر می‌نماید؛ و آن امور مختلفی و پنهان شده را بیان نمی‌کند.)

تفسیر آیهٔ قد جاءکم من اللّٰه نورٌ و کتبٌ مبین

حضرت آیه الله علامه طباطبائی مد ظله العالی در تفسیر این دو آیه فرموده‌اند:

از اینکه فرموده است: از سوی خدا به سوی شما آمد نور و کتاب مبین؛ بدست می‌آید که آنچه آمده شده است قیام به او دارد مانند قیام بیان و یا کلام به سخنگو و یا متکلم. و این مؤید آنستکه: مراد از نور در این آیه شریفه قرآن است. و بنابراین عبارت: وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ عطف تفسیر است؛ و مراد از نور و کتاب مبین؛ مجموعاً قرآن است. خداوند در بسیاری از موارد در قرآن کریم؛ قرآن را نور نامیده است؛ همچون آیهٔ

وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ [2]

(و پیروی کنید از نوری که با پیغمبر فرود آمده است).

و همچون آیهٔ: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلْنَا [3]

(پس ایمان بیاورید به خداوند و پیغمبر او و نوری را که ما با او فرود فرستادیم).

و همچون آیهٔ: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا [4]

(و ما به سوی شما نور آشکاری را فرو فرستادیم).

و احتمال می‌رود مراد از نور خود رسول الله باشد، بنا بر فقرهٔ صدر کلام در آیهٔ: (قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا) همچنانکه در آیهٔ 46، از سورهٔ 33: أَحْزَاب، از او به چراغ نور دهنده تعبیر نموده است:

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا أُرْسِلْتَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا \* وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُّبِينًا.

(ای پیغمبر حقاً ما تو را فرستادیم که بر اعمال و نفوس مردم شاهد باشی، و تو را بشارت دهنده و بیم دهنده نمودیم؛ و با اذن و اجازه او دعوت کننده به سوی او نموده، و چراغ نور دهنده قرار دادیم.)

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ يَعْنِي بِهِ سَبَبٌ أَوْ خَدَاوَنَد هِدَايَتٍ مِي‌نَمَايَد. و معلوم است که این سبب از اسباب ظاهرته است. و در حقیقت هدایت کننده خداوند است که قرآن و یا رسول خود را مسخّر در امر هدایت نموده است.

و معنای سلام و سلامت تخلّص و رهائی است از هر شیقاء و بدبختی که در سعادت امور دنیوی و یا اخروی خلل برساند.

امر هدایت الهی تابع پیروی از رضا و خشنودی حضرت حقّ است؛ چنانکه فرماید: لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ [5] و خداوند برای بندگان خود، کفر را نمی‌پسندد. و نیز می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ [6]

(و حقاً خداوند از گروه قاسق و متجاوز که از راه حقّ با باطل عدول می‌کنند؛ راضی نمی‌شود.)

و بالاخره امر هدایت متوقف است بر اجتناب از ظلم، و بیرون شدن از زمرهٔ ستمگران. خداوند سبحانه هدایت را از ایشان نفی کرده؛ و از وصول و نیل بدین موهبت و کرامت الهیه، آنان را مأیوس نموده است در قول خود که:

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [7].

(و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌نماید.)

علیهذا این آیه: يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ از جهتی جاری مجری و در مفاد و حکم آیه: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ. [8] خواهد بود.

(کسانی که ایمان آورده‌اند؛ و ایمان خود را به ظلم و ستم مشوب و آمیخته نساخته‌اند؛ مقام آمن و امنیت فقط از آن ایشان است؛ و آنها فقط راه یافتگانند.)

و در تعبیر به الظلمات با صیغه جمع، و نور با صیغه واحد، اشاره است به آنکه در طریق حقّ اختلاف و تفرّق نیست، گرچه آن طرق متعدّد باشد؛ بحسب اختلاف مقامات و مواضع؛ بخلاف باطل.

و معنای اذن و اجازه در اخراج از ظلمات به سوی نور، اگر به غیر خدا نسبت داده شود؛ مانند پیغمبری، و یا کتابی؛ معنایش رضای اوست، همچون که می‌گوید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ [9]

(کتابی است که ما آنرا به نزد تو فرو فرستادیم؛ تا مردم را از ظلمات به نور، با اذن پروردگارشان بکشانی!).

و این تقیید یادنی ریه در اینجا برای آنست که: استقلال در سببیت تأثیر قرآن را نفی کند؛ زیرا که سبب اصلی و حقیقی خداوند است و بس؛ سبحانه و تعالی. و نیز فرماید: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ [10].

(و حقا و حقیقتا ما موسی را با آیات خود فرستادیم که: قوم خود را از ظلمات به نور بکشانی!)

در اینجا امر به اخراج که معنای خروج و کشاندن است؛ چون خودش مشتمل بر معنای اذن است؛ لهذا ثانیا تقیید به اذن فرموده است.

اما اگر اذن نسبت به خداوند تعالی داده شود، در اینصورت معنای اذن و اجازه علم خواهد بود مانند همین آیه مورد بحث. وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَذِيهِ. یعنی با علم خود، خداوند مردم را بوسیله قرآن از ظلمات به نور می‌کشاند.

و در بسیاری از آیات قرآن، اذن به معنای علم آمده است؛ مثل آیه وَ أَدَانًا مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ [11] یعنی اعلام است از خدا و رسول او.

و مثل آیه: قُلْ ءَاذَنُكُمْ عَلَيَّ سَوَاءٌ [12] پس بگو: من بطور یکنواخت شما را بر این امر اعلام می‌نمایم.

و مثل آیه: وَ أَدِنًا فِي النَّاسِ يَالْحَجِّ [13] و اعلام کن در میان مردم به حج.

و علت جمع آوردن سئل، و مفرد آوردن صراط برای آنست که: راههای سلام به سوی خدا متفاوت و کثیر است؛ و اما صراط مستقیم که به او نسبت داده می‌شود،

طریقی است که بر همه آن سبل و راهها، هیمنه و سیطره دارد؛ و هر راهی به سوی خدا، بقدر خلوص خود از صراط مستقیم بهره دارد. [14]

باری در این آیه مورد بحث که در مطلع سخن ایراد شد؛ خداوند تعالی قرآن را به دو صفت موصوف نموده است: یکی نور و دیگری کتاب مبین. و برای سه اثر بیان کرده

است: اَوَّلُ هِدَايَتٍ بِسُورٍ رَاهِجَةٍ سَلَامَةٍ؛ و دوم خروج از عالم ظلمت به نور به اذن خدا، و سوم رهبری به سوی راه راست و صراط مستقیم.

و ما به حول الله و قوته، به قدر گنجایش ظرفیت فکر خودمان در این دو صفت؛ و در این سه اثر گفتگو داریم.

در معنای اینکه قرآن چگونه نور است؟

اما قرآن نور است بجهت آنکه آیات آن، از عالم نور آمده؛ و در تشخیص مرضهای بشر و کیفیت علاج آنها ابداً و انمانده است. در تکامل افراد بشر آنچه را که می‌گوید، و

شرح می‌دهد؛ همه علم و بصیرت است، و وصول به نتیجه و هدف. نه جهل و درماندگی، و وصول احتمالی. بلکه صد در صد ایصال حتمی و یقینی است.

نور در لغت به چیزی می‌گویند که: خودش در ذات خود، آشکارا باشد، و موجودات دیگری نیز از اثر او در پرتو شعاع تابش او آشکارا شوند؛ الظاهرُ فی نفسه و المظهرُ لغيره.

مثلاً خورشید نور است؛ چون خودش ظاهر است؛ و آشیانی را نیز به اشراق و درخشش خود ظاهر می‌کند. خورشید نیازی به ظاهر کننده و آشکار نماینده‌ای ندارد؛ تا او

را روشن کنند و با آن قابل پیدائی و ظهور و جلوه گردد. خورشید خودش روشن است و جلوه و نور و اشراق دارد، هر جا برود نور و اشراق را با خود میبرد و با آن نور و

اشراق، موجوداتی که در شعاع تابش آن واقع می‌شود، نور میدهد و روشن میکند.

اما غیر خورشید؛ چون ماه و ستارگان، و زمین و موجودات واقع در روی زمین، همچون زمین‌های بیابان، و کوهها و اقیانوسها، با محتویاتشان، همه و همه ظلمانی و

تاریک می‌باشند. و اگر میلیونها سال هم بگذرد، و نور خورشید بدانها نرسد، در ظلمت و تاریکی محض فرو رفته و ابداً جلوه و ظهوری ندارند.

انسان در پرتو نور، همه چیز را می‌بیند؛ و هیچ موجودی برای وی پنهان نیست. و برای دیدن نور، احتیاج به نشان‌دهنده این نور را ندارد. خود نور معرفت اوست. بر خلاف

ظلمت که اولاً ذات آنها ابهام و جهل است؛ و علاوه موجودی در تحت افق تاریکی و در اثر ظلمت دیده نمی‌گردد.

قرآن نور است، بمعنای آنکه اولاً خود او معرفت اوست. هیچ کتابی و هیچ گوینده‌ای غیر از ذات قرآن نمی‌تواند آنرا آنطور که شاید و واقعیت دارد معرفی کند. چون تمام

کتاب و جمیع گویندگان از افق فکر و ادراک خود می‌خواهند قرآن را معرفی کنند، و فکر و ادراک آنان نسبت به علوم قرآن کوتاه است، مگر آنکه بمقام طهارت مطلق برسند؛

و از دریچه قرآن، و از نقطه نزول آن به قرآن بنگرند که لا یمسسه إلا المظهرون. [15] قرآن را کسی مس نمی‌کند مگر پاکیزه شدگان.)

این مقام اختصاص به اولیاء مقربین درگاه خداوند دارد و بس. از اینجا

گذشته تمام افراد عالم، علومشان در برابر قرآن کوچک و کوتاه و محدود و توأم با ابهام و ظلمت و جهل است.

و بنا بر آنچه گفته شد هر ابهام و اشکالی را که در میان آید، باید با قرآن رفع نمود؛ و در پرتو تابش این نور، برطرف کرد. چون قرآن کتاب واضح، و واضح کننده است. کتاب

نور، و نور دهنده است. کتاب ظهور، و آشکارا نماینده است، همچنانکه در اخبار بسیاری دیده‌ایم که: اگر خبری بر شما از ما عرضه شد، و نتوانستید صحت و سقم آنرا

دریابید؛ به کتاب الله عرضه بدارید. اگر مفادش مطابق بود بپذیرید؛ و گرنه رد کنید.

اینک که معنی و مفاد نور مبین شد و حقیقت نور بودن قرآن نیز بیان شد؛ می‌گوئیم: آیاتی در قرآن کریم آمده است که از آن به نور تعبیر می‌کند؛ همانند آیه مبارکه:

قَالِذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَ عَزَّوَجَلَّ وَ تَصَرُّوهُ وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ءَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. [16]

و این فقره، تتمه آیه‌ای است که صدر آن اینست:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاتِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجَلِّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ

يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.

و بنابراین ترجمه مجموع این فقرات چنین می‌شود که:

(آن کسانی که پیروی می‌کنند از پیغمبر فرستاده شده، و حی به وی نازل شده، درس نخوانده، آنکه او را نزد خودشان در تورات و انجیل ثبت شده می‌یابند. و آن پیغمبر آنان

را به کارهای پسندیده و شایسته شناخته شده امر می‌کند؛ و از کار زشت ناپسندیده باز می‌دارد؛ و چیزهای پاک و پاکیزه را برایشان

حلال می‌نماید؛ و چیزهای آلوده و پلید را بر آنان حرام می‌کند و بار سنگین و غلظتانی که بر آنان بسته شده است، بر می‌دارد؛ و می‌گشاید. بنابراین کسانی که به او ایمان

بیاورند؛ و او را مَعْتَمَدٌ و مَفْتَحٌ و بزرگوار بشمارند؛ و او را یاری کنند؛ و از نوری که ما با او فرو فرستادیم؛ متابعت کنند؛ البته ایشان تنها گروه رستگارانند.)

مراد از نوری که با رسول الله فرو فرستاده شده است ( النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ) قرآن است.

و همانند آیه مبارکه: قَامُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أُنزِلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. [17]

(پس شما ایمان بیاورید به خدا و رسول او، و نوری که ما با او نازل نموده‌ایم، و خدا با آنچه می‌کنید خبیر و مطلع است.)

و همانند آیه مبارکه: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أُنزِلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا. [18]

(حقاً برهان و حجتی از سوی پروردگارتان به نزد شما آمد؛ و ما به سوی شما نور آشکاری را نازل نمودیم!)

البته نوری که حقیقت قرآن است، مطلق است و عام شامل است که هر نوری را که در آن می‌توان یافت. فلهمذا با ألف و لام جنس، در بعضی از آیات وارد شده است:

وَاللّٰوِي الَّذِي اُنزِلَتْ - وَاتَّبَعُوا النَّوْرَ الَّذِي اُنزِلَ مَعَهُ وَاَمَّا تَوْرَاتُ وَاَنْجِيلُ هُمَ كِتَابُ اَسْمَانِ اسْتَبَهَ نَحْوُ نَكْرَةٍ اَزْ نُوْرِ اَنْ سَخِنْ بِهٖ مِيَانَ اَوْرَدَهٗ اَسْتَبَهٗ وَ دَرْ اَيَّةٖ 44 اَزْ سُوْرَةِ 5: مَانْدَهٗ فَرْمُوْدَهٗ اَسْتَبَهٗ:

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ.

(بدرستی که ما تورات را نازل نمودیم؛ که در آن هدایت و نور است.)

و در آیه 46 از همین سوره فرموده است:

وَ قَفَّيْنَا عَلَيَّاءَآثَارَهُمْ بَعِيسِيَّ بِنِ مَرِيْمَ مَصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ اَنْتَبٰهُ الْاِنْجِيلَ فِيْهٖ هُدًى وَ نُورٌ.

( ما به دنبال آثار آن پیامبران، عیسی بن مریم را آوردیم که آنچه در برابر او بود، از تورات تصدیق کننده بود، و ما به او انجیل را دادیم که در آن هدایت و نور است.)

در این دو آیه ملاحظه می‌شود که **فیه هدی و نور** وارد شده است (در آن هدایت و نور است) و این تعبیر غیر از آنست که بگوید: **فیه الهدی و النور** (در آن جنس هدایت معهود، و نور معهود است) که مفادش شمول و عمومیت است.

نور در برابر ظلمت مانند علم در برابر جهل، و بینائی در برابر کوری است

مسأله مزیت نور بر ظلمت؛ یعنی علم بر جهل؛ بقدری روشن است که شاید از اولیات و بدیهات به شمار آید. فلهدا در قرآن کریم تساوی آنرا از امور بدیهی البطلان شمرده، و به نحو استفهام تویخی تقریر کرده است:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَ الْبَصِيْرُ اَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلْمَةُ وَ النُّوْرُ. [19]

(بگو: مگر می‌شود که نابینا و بینا یکسان باشد؟! بلکه آیا مگر می‌شود ظلمات و نور یکسان باشد؟! و نیز فرموده است:

وَ مَا يَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَ الْبَصِيْرُ \* وَ لَا الظُّلْمَةُ وَ لَا النُّوْرُ - وَ لَا الظِّلُّ وَ لَا الْحَرُوْرُ \* وَ مَا يَسْتَوِي الْاِحْيَاءُ وَ لَا الْاَمْوَاتُ اِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَّشَاءُ وَ مَا اَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِى الْغُبُوْرِ \* اِنْ اَنْتَ اِلَّا تَذِيْرٌ. [20]

(کور و بینا مساوی نیستند؛ و نه ظلمات و نور؛ و نه سایه و تابش آفتاب! و یکسان نیستند زندگان و مردگان. ای پیغمبر، خداوند است که حقاً می‌شنواید کسی را که خواهد؛ و تو نمی‌توانی بشنوائی کسانی را که در میان گورها خفته‌اند؛

نیستی تو مگر ترساننده و از عواقب اعمال زشت بیم دهنده؛ بدون شائبه استقلال در عمل و ابلاغت!)

بنابراین مؤمنانی که به قرآن گرویده؛ و از آن پیروی دارند؛ و با آن امور خود را تطبیق می‌دهند و بالاخره سر و کارشان با قرآن است؛ فرقی با کسانی که با قرآن سر و کاری ندارند؛ همچون شخص بیبا آدم کور، و همچون شخص عالم در برابر جاهل، و همچون آدم زنده در مقابل آدم مرده، و همچون آدم شنوا در برابر شخص در گور آرمیده است که: دسته اول از تمام جهات حیات و مظاهر آن بهره‌مندند؛ و دسته دوم حکم آمواتی را دارند که نه جان دارند؛ و نه بینائی، و نه شنوائی، و نه علم و ادراک.

اینست بیان و منطق قرآن، در تعریف این کتاب آسمانی؛ و این مانده سماوی معنوی روحانی که به عالم بشریت اشراق و نور می‌دهد؛ و از جهل تاریکی مطلق به علم و نور مطلق گرایش می‌دهد.

خطبه‌هایی از نهج البلاغه که در آنها از قرآن تعبیر به نور شده است

مولانا امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه افضل صلوات المصلین در مواردی از نهج البلاغه از قرآن مجید با کلمه و لفظ نور تعبیر نموده است. یکجا می‌گوید:

توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام اوصاف و مزایای قرآن را

وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ. اُرْسِلَتْ بِالَّذِيْنَ الْمَشْهُوْر. وَاَلْعِلْمُ الْمَأْتُوْر. وَاَلْكِتَابُ الْمَسْتُوْر. وَاَلنُّوْرُ السَّاطِعُ، وَاَلْحَيٰةُ الْاَلَامِعُ وَاَلْاَمْرُ الصَّادِعُ. [21]

( و شهادت می‌دهم که: محمد بنده اوست، و فرستاده اوست، که او را با دین ظاهر و آشکارا، و با نشانه و علامت نقل شده شریعت حقّه مأثوره، و کتاب نوشته شده، و نور درخشان بلند منظره و همه جا را فرا گرفته، و نور بخشنده لمعان کننده؛ و امر بلند آوازه؛ به سوی مردم گسیل داشته و برانگیخته است.

و یکجا می‌گوید: اَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللّٰهِ فَإِنَّهُ اَحْسَنَ الذِّكْرِ؛ وَ اِرْعَبُوا فِيمَا وَعَدَ الْمُتَّقِيْنَ قَابَ وِعْدَةٍ اَصْدَقُ الْوَعْدِ. وَ اَفْتَدُوا يَهْدِي تَبِيْكُمْ فَإِنَّهُ اَفْضَلُ الْهَدْيِ وَ اسْتَبُوْا يَسْتَبِيْهَا اَهْدِي السُّنَنِ!

وَ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ اَحْسَنُ الْحَدِيْثِ؛ وَ تَقَفَّوْهُ فِيْهِ فَإِنَّهُ رَيْبُ الْقَلُوْبِ؛ وَ اسْتَشْفَوْا بِنُوْرِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُوْرِ وَ اَحْسَبُوْا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ اَحْسَنُ الْقَصَصِ!

فَانْبِيَّ الْعَالِمِ الْعَامِلِ يَغْيُرُ عِلْمِيْهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَقْبِقُ مِنْ جَهْلِهِ. بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ اَعْظَمُ وَ الْخَسْرَةُ لَهٗ اَكْبَرُ، وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ اَكْبَرُ. [22]

(جاری و ساری شوید در ذکر خدا و یاد او؛ زیرا که یاد خدا بهترین یادها و ذکرهاست! و رغبت نمایند در آنچه را که خداوند به متّقیان، و پرهیزگاران وعده داده است؛ زیرا که وعده او راست‌ترین وعده‌هاست. و به سیره و روش و منهاج پیغمبرتان تأسّی جوئید! زیرا که آن سیره و منهاج با فضیلت‌ترین و شایسته‌ترین سیره‌هاست! و به سنت او تمسک کنید؛ و طبق آن عمل کنید! چون آن سنت راهوارتر و راه‌برنده‌ترین سنت‌هاست!

و قرآن را فرا گیرید! زیرا که آن نیکوترین گفتارهاست! و در آن فکر و تأمل نموده، با درایت و فقه آنرا دریابید! چون قرآن بهار دل‌هاست، و به نور آن شفا طلبید! زیرا که آن شفای دردهای سینه‌هاست؛ و تلاوت آنرا نیکو انجام دهید! زیرا که آن نیکوترین داستان‌هاست.

حقاً و حقیقتاً عالمی که به علمش عمل نکند؛ مانند جاهل متخیر سرگردانی است که هیچگاه از جهلش بهبود نیابد؛ و افاقه‌ای پیدا نماید. بلکه حجّت خداوندی بر او بزرگتر است؛ حسرت او پایدارتر و ثابت‌تر؛ و او در نزد پروردگار بیشتر مورد ملامت و سرزنش و مؤاخذه و عتاب قرار می‌گیرد.)

در این خطبه تصریح دارد که: وَ اسْتَشْفَوْا بِنُوْرِهِ (با نور قرآن شفا بخواهید!)

و یکجا می‌گوید: و علیکم بکتاب الله فانه الحبل المتين و النور المبين و الشفاء التام و الرّی التام و العصمة للمتمسک؛ و التّجاة للمتعلى.

لَا يَرْجُحُ قِيَامُ، وَ لَا يَزِيغُ قِيَسْتَقْتَبُ؛ وَ لَا تُخْلِفُهُ كَثْرَةُ الرَّوِّ وَ وُلُوْحُ السَّمْعِ. مَنْ قَالَ يَهٗ صَدَقَ؛ وَ مَنْ عَمِلَ يَهٗ سَبَقَ. [23]

(و بر شما باد به فراگیری و تمسک به کتاب خدا؛ چون آن ریسمانی است متین و استوار؛ و نوری است آشکار؛ و شفای نافع امراض است؛ و سیرابی کامل عطش تشنگان؛ و مصونیت و پاسدار است برای کسی که بدان چنگ زند؛ و نجات و رهائی است برای کسی که خود را بدان بیاورد؛ هیچگاه کزی بر او رخ نمی‌دهد تا او را راست کند؛ و میل از حقّ به باطل، و گرایش به اوهام برای او پیدا نمی‌شود تا او را برگرداند؛ و کثرت خواندن و بگوش خوردن آیات آن در مرور دهور او را کهنه نمی‌نماید (بلکه پیوسته نو و جدید و تازه است؛ و هر چه مردم آنرا بیشتر بخوانند؛ و بشنوند؛ معهذاً تازه و با طراوت و دلپسند است.)

کسی که گفتارش بر اساس قرآن باشد، راست گفته است، و کسی که کردارش بر آن نهج باشد، از همگان و از همگان پیش افتاده، و گوی سبقت را ربوده است.

و یکجا می‌گوید: اُرْسِلَتْ عَلَيَّ حِيْنَ قُرُوْ مِنْ الرُّسُلِ؛ وَ طُوْلُ هَجْعَةٍ مِنَ الْاَمَمِ؛ وَ اَيْقَاضُ مِنَ الْمُبْرَمِ. فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيْقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ؛ وَ النَّوْرُ الْمُقْتَدِي يَهٗ.

ذَلِكَ الْغُرَّاءُ قَاسْتَنْطِقُوْهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ. وَ لَكِنْ اُخْبِرْكُمْ عَنْهُ.

أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمًا مَا بَأْتِي؛ وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَ دَوَاءَ دَانِكُمْ؛ وَ تَطْمَ مَا بَيْنَكُمْ. [24]

(خداوند پیامبر را فرستاد، در وقتی که بین آمدن پیامبران فاصله افتاده بود؛ و خواب سنگین آمت‌ها و غفلت آنها به طول انجامیده بود؛ و احکام الهیة مرسله توسط پیامبران که محکم و استوار بود؛ بواسطه شکستن مردمان در اثر مخالفت‌ها و معصیت‌ها به شکست و پارگی می‌دل گردیده بود. در این هنگام پیامبر

به نزد مردم آمد؛ یکی با تصدیق و گواهی به صحت آنچه در برابر او بود؛ از شهادت به صدق انبیاء و مرسل، و حضرت موسی و عیسی بن مریم، و کتاب تورات و انجیل؛ و دیگری تصدیق به نوری که مورد اقتدای همه مردم است.

و آن نور قرآن است؛ پس شما قرآن را به زبان آورید، و به سخن وادارید، و از او بپرسید؛ اما او هیچگاه سخن نخواهد گفت و گفتاری نخواهد داشت؛ ولیکن من شما را از احوال او با خبر و مطلع می‌کنم.

آگاه باشید که: علوم آینده و گفتار از گذشته، و دواي دردهای شما، و انتظام امور شما، در قرآن موجود است.)

این بحثی بود درباره نور، و معنای آن، و نورانیت قرآن کریم، که از آیات و نهج البلاغه ایراد شد.

معنای کتاب مبین و امام مبین، و مرور آبودر به وادی مورچگان

اما صفت دوم که قرآن مجید، قرآن را بدان توصیف کرده است در آیه مورد بحث، کلمه کِتَابٌ مُّبِينٌ است. یعنی کتاب واضح و آشکارا. چون ماده أَبَانَ تَبِينُ ابْتَانَةٌ هم متعدی استعمال می‌شود؛ مثل أَبَانَ الشَّيْءَ یعنی آن چیز را آشکار نمود؛ و هم لازم مثل أَبَانَ الشَّيْءَ یعنی آن چیز واضح و آشکار شد. و بنابراین مَبِينٌ که اسم فاعل است؛ چون صفت کتاب آمده، و مفعول نگرفته است، معنی لازم می‌دهد. کِتَابٌ مُّبِينٌ، کتاب هویدا و ظاهر و آشکار است.

و لفظ کتاب مبین در قرآن مجید بسیار وارد شده است مانند الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ [25] و تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ [26]. (اینست ای پیامبر آیات کتاب آشکار.)

و سوگند به آن یاد کرده است مانند حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ [27] (حم سوگند به کتاب آشکارا) و منظور از کتاب مبین یا همین قرآنی است که لفظی است و یا

کتبی است و تلاوت می‌شود؛ و یا حقیقت و واقع آن که در عالمی بالاتر و والا تر بوده، و این قرآن لفظی در مقام نزول حکایت از آن می‌کند. همچنانکه فرموده است: وَ

عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْعَلْبِ النَّبِيِّ يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةَ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَ لَا زَرْعٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ. [28]

(و در نزد اوست کلیدهای غیب، که از آنها خبر ندارد مگر او، و می‌داند آنچه در خشکی و دریاست. و هیچ برگي از درخت فرو نمی‌ریزد، مگر آنکه خداوند از آن آگاه است.

و هیچ ذره‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ‌تر و خشکی نیست، مگر آنکه در کتاب آشکار خداوند موجود است.)

معلوم است که واقعیت موجودات بوجودها العین در قرآن لفظی نیست؛ بلکه در عالمی است محیط و گسترده که از آن به عالم لَوْحٍ مَحْفُوظٍ و یا امّ الْكِتَابِ تعبیر می‌شود..

اصل کتاب مبین همان عالم است؛ و آیات کتاب مبین، قرآنا ست که با آیات خود از آن عالم حکایت می‌نماید، همچنانکه از آن به اعتبار تحقق وجود نفسانی آن تعبیر به

إمام مبین فرموده است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آتَاهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ. [29]

(بدرستی که حقاً ما مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه آنها از دنیا پیش فرستاده‌اند، می‌نویسیم و ثبت می‌نمائیم؛ و تمام‌آثار و ملحقات اعمال ایشان را نیز ثبت می‌کنیم؛ و

هرچیز را ما در امام مبین به شمارش و عدد معین احصاء نموده و برشمرده‌ایم).

مراد از امام مبین حقیقت نفس ملکوتی مقام ولایت است، که همه چیز در آن احصاء شده است.

بنابراین قرآن کریم، وجود لفظی و کتبی آن است، و کتاب مبین وجود عینی و خارجی آن؛ و امام مبین وجود نفسانی که احاطه دارد، و تمام موجودات را فرا گرفته، و بر

همه علم و سیطره وجودی و حیاتی دارد.

از شیخ طوسی در کتاب مصابیح الانوار از ابُوذَرِّ غِفَارِيّ روایت است که گفت:

كُنْتُ سَائِرًا فِي أَغْرَاضِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ مَرَرْنَا بِوَادٍ وَ تَمَلَّأَ كَالسَّيْلِ سَارًا. قَدَّهَلْتُ مِمَّا رَأَيْتُ قَعْلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ جَلَّ مُخْصِيهِ!

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَقُلْ ذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ! وَ لَكِنْ قُلْ: جَلَّ بَارِيهِ؛ قَوْلَ الَّذِي صَوَّرَكَ إِيَّيْهِ أَحْصَى عَدَدَهُمْ وَ أَعْلَمَ الذِّكْرَ مِنْهُمْ وَ الْإِنْتِي يَأْذَنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. [30]

من با امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام بعضی از امور او روان شدیم، که ناگاه عبور ما به يك وادی و بیابانی افتاد که مورچگان در آن وادی مثل سیل جریان داشتند. از

آنچه مشاهده کردم، عقلم پرید؛ و گفتم: الله اکبر آن خدائی که تعداد این مورچگان را می‌داند، چقدر جلیل و بزرگ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابُوذَرٍّ؛ این سخن را مگو؛ ولیکن بگو: جلیل و بزرگ است خداوند که آنها را خلق نموده است.

سوگند به آن خدائی که تر صورت هستی داده است، من تعداد آنها، به شمارش و احصاء در می‌آورم؛ و حتی مورچه نرینه، از مورچه مادینه آنها را به اذن خداوند عَزَّ وَجَلَّ

می‌شناسم!

و از عَمَّارِ بن یاسر روایت است که گفت:

كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ عَزَوَاتِهِ؛ فَمَرَرْنَا بِوَادٍ مَمْلُوءٍ تَمَلَّأَ.

قَعْلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! تَرَى يَكُونُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ يَعْلَمُ كَمَ عَدَدِ هَذَا

التَّمَلُّ؟!

قَالَ: تَعْمَ يَا عَمَّارُ! أَمَا اعْرِفُ رَجُلًا يَعْلَمُ كَمَ عَدَدَةِ؟ وَ كَمَ فِيهِ ذَكَرٌ؟ وَ كَمَ فِيهِ أَنْتِي.

قَعْلْتُ: مَنْ ذَلِكَ يَا مَوْلَايَ الرَّجُلُ؟

قَالَ: يَا عَمَّارُ! مَا قَرَأْتَ سُورَةَ يَسْ: وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ!

قَعْلْتُ: بَلَى يَا مَوْلَايَ!

قَالَ: أَمَا ذَلِكَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ! [31]

من با امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از جنگهای او با او بودم؛ تا عبورمان افتاد از يك بیابانی که سرشار از مورچه بود. من گفتم: ای امیرالمؤمنین! آیا کسی را

می‌شناسی از خلق خدا که شمارش این مورچه‌ها را بداند؟!

گفت: آری! ای عَمَّار. من می‌شناسم مردی را که تعداد آنها را می‌داند؛ و نیز می‌داند چه اندازه در میان آنها نر است؟ و چه اندازه ماده است؟

من گفتم: ای مولای من! آن مرد کیست؟

گفت: ای عَمَّار! سوره یس را نخوانده‌ای که می‌گوید: و هر چیز را ما در امام مبین به شمارش آورده‌ایم؟

گفتم: آری، ای آقای من! گفت: من آن امام مبین هستم!

و از شیخ صدوق، ابن بابویه قمی با سند متصل خود روایت است، از ابوالجّارود، از حضرت ابی‌جعفر محمد بن علیّ الباقر، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام که چون آیه: وَ كَلَّمَ شَيْءٌ أَحْصِيَّةً فِي إِمَامٍ مَّيِّينٍ نَازِلٌ شَدُّ أُوْبُكِرٍ و عمر از جای خود برخاستند و گفتند: آیا مراد از امام مبین تورات است؟! گفت نه!

گفتند: آیا انجیل است؟! گفت: نه. گفتند: آیا قرآن است؟! گفت: نه!

قَالَ قَائِلٌ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هُوَ هَذَا! إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ. [32]

حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام که راوی روایت است گفت: در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله روی خود را به امیرالمؤمنین علیه السّلام نموده؛ و گفت: اینست امامی که خداوندت باریک و تعالی علم هر چیزی را در او نهاده، و به شمارش و إحصاء درآورده است.

و از تفسیر علیّ بن ابراهیم، در تفسیر این آیه وارد است که: مراد از امام مبین، کتاب مبین است؛ و او محکم است. و از ابن عبّاس از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت است که: إِنَّهُ قَالَ:

أَنَا وَاللَّهِ الْإِمَامُ الْمُبِينُ؛ أَيْبُنُ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ وَرَثَةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. [33]

آن حضرت گفتند: سوگند به خدا: من امام مبین می‌باشم، من حقّ را از باطل جدا می‌سازم و این را از رسول خدا صلی الله علیه وآله به میراث برده‌ام.

و اما جهت آنکه قرآن را کتاب مبین و آشکارا خوانده است؛ این است که: قرآن إعوجاج در فهم، و ثقل و سنگینی در مراد، و إبهام در مفاد، و تعب و سختی در بدست آوردن معنی و منظور ندارد. کتابی است واضح و روشن، و سهل المّونه؛ دارای ثغز و پیچیدگی و گنگی نیست. و این طرز از کلام بسیار بدیع و جالب است که، خواننده را خسته نمی‌کند؛ بلکه هر چه بیشتر بخواند نشاطش افزون‌تر می‌گردد؛ و از ماءّ معین و سرچشمه زلال حیات آن سیراب‌تر می‌شود.

سایت متقین